

نشریه ادب و زبان
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال ۲۰، شماره ۴۱، بهار و تابستان ۱۳۹۶

تحلیل مناسبات قدرت در قصاید ناصر خسرو (علمی - پژوهشی) *

دکتر محسن بتلاب اکبرآبادی^۱

چکیده

قصاید ناصر خسرو از جمله متون سنتی است که قدرت و گفتمان، نقشی اساسی در شکل‌بندی آنها ایفا می‌کند. از آنجا که وجه غالب این قصاید، در واکنش علیه قدرت و گفتمانهای عصر شکل گرفته‌اند، این قصاید، تبدیل به متونی شده‌اند که در لایه‌های زیرین خود، از طرفی سلطه مستقیم قدرت را آشکار می‌کنند و از طرفی به خاطر بُعد تأویلی و بطنی نشانه‌ها و آگاهی ناصر خسرو به قدرت نشانه‌ها و زبان و به ویژه دانش، قدرت و مقاومت، منشی شبکه‌ای و فروپاشانه به خود گرفته است. در این مقاله تلاش شده با توجه به آرای فوکو، به گفتمان‌شناسی و تحلیل شیوه‌های براندازی و تولید قدرت در قصاید پرداخته شود. نتایج این بررسی نشان می‌دهد که در قصاید، با طرد و نخ نما کردن گفتمان‌های قدرت و زمینه‌سازی زبانی از طریق تکیه بر محور جانشینی نشانه‌ها و تولید حقیقت، مناسبات قدرت مدام از طریق گزاره‌هایی چون دانش، سخن، دین و... به هم می‌ریزد. قدرت در دیوان ناصر خسرو بنا به سیالیت نشانه‌ها و تأویل‌گرایی ناصر خسرو، دائم در حال گسترش و واسازی است و قطعیت ندارد، بلکه مفهومی غالباً زبانی و نسبی است.

واژه‌های کلیدی: قصاید ناصر خسرو، فوکو، گفتمان، قدرت، دین، تأویل.

تاریخ پذیرش نهایی مقاله : ۱۳۹۴/۱۱/۰۱

E-mail: botlab2005@yahoo.com

تاریخ ارسال مقاله : ۱۳۹۴/۰۸/۱۲

۱- عضو هیئت علمی دانشگاه جیرفت

۱- مقدمه

نظریات متعدّد ادبی و هنری، معنی را تابع نیروهایی گوناگون می‌دانند. گاهی متن محدود به تعامل و تقابل نشانه‌های درون متنی است که نوعی انسجام را در سطح نشانه‌ها به وجود می‌آورد و متنیّت اثر شکل می‌گیرد. در این تلقی، متن پدیده‌ای قائم به ذات است که در ساحتی انتزاعی و خنثی شکل می‌گیرد و سوای گفتمانهای اجتماعی و سیاسی و نیروهای برون‌متنی، به معنا می‌رسد. در مقابل نظریه‌های متن‌محور، نقدهای تاریخی، مؤلف‌محور و... قرار دارند که متن را زاینده بسترهای تاریخی و اندیشه‌های نویسنده می‌دانند. متن در این نظریه‌ها محفل و بستری است که در تعامل با تاریخ و ذهنیت نویسنده شکل می‌گیرد و نوعی واکنش بینامتنی یا برساخته اجتماعی یا روانشناسی است. معنا پیش از آنکه وابسته به تقابل نشانه‌های درونی باشد، مدیون گفتمان است، یعنی قواعدی که بر متن حاکم هستند. دیگر متن، مؤلف یا سوژه معناساز هم ندارد و سوژه معناساز، تبدیل به فاعلی نویسا می‌شود که ذهنیت‌اش - خواسته یا ناخواسته - تحت تأثیر گفتمان‌های عصر خویش شکل گرفته است.

میشل فوکو از جمله نویسندگانی است که با نقد جامعه مدرن و خردگرایی، به تبیین و تحلیل جامعه‌شناختی و تاریخی متون عصر خویش پرداخت و نشان داد که چگونه حکومت‌ها از طریق مختلف، قدرت خود را به مردم جامعه اعمال می‌کنند. کانون کار وی، قدرت و مسائل مربوط به آن است. وی ضمن مخالفت با وجهه تحدیدی (محدود کننده) و سرکوبگرانه قدرت، در پی آن است که نشان دهد قدرت چیزی در تملک نهاد یا فرد خاصی نیست، بلکه در بطن روابط روزمره میان افراد و نهادها وارد عمل می‌شود (ر.ک. محمدی اصل، ۱۳۹۲: ۱۱۶-۱۳۱). از نظر فوکو قدرت نه امری سلسله‌مراتبی و از بالا به پایین، که شبکه‌ای است گسترده از عوامل گوناگون که در سطوح مختلف عمل می‌کند. هر دوره متشکل از مجموعه‌ای از قوانین و دستورالعمل‌هایی است که بر نوشتار و اندیشه، حاکم است و متون گوناگون نیز تحت تأثیر همین صورت‌بندی‌های گفتمانی که قدرت آنها را به وجود می‌آورد، معنی و حقیقت پیدا می‌کنند. متن تحت تأثیر

قدرت، سرشار از گسست‌ها، طرد و برجسته‌نمایی است که نوعی تنش نشانه‌ای را به وجود می‌آورد. پس متون یک دوره، خواسته یا ناخواسته، کنش یا واکنشی، له و علیه قدرت عصر خویش هستند.

۱-۱ بیان مسئله

ناصر خسرو در دیوان اشعار و دیگر آثار خود به واکنشی محسوس علیه گفتمانهای قدرت ساز عصر خود پرداخته و آثار او به ویژه قصاید، تبدیل به متونی ایدئولوژیک شده‌اند. وی در قصاید خویش از راه‌های گوناگون تلاش کرده تا ضمن واسازی گفتمان‌های قدرت‌ساز عصر خویش، نوعی ارزش‌گذاری جدید را در این قصاید لحاظ کند تا بتواند ضمن مقاومت، حقیقت‌جدیدی را در سطوح گوناگون به‌نصویر بکشد. دانش، سخن، خرد، دین و... همگی از مؤلفه‌های قدرت‌ساز در دیوان وی هستند. در این مقاله تلاش می‌شود تا با تکیه بر مضامین مطرح‌شده در نظریات فوکو، مناسبات قدرت، شیوه‌های تولید حقیقت و ابزارهای مقاومت در دیوان ناصر خسرو تحلیل شود. هدف از این مقاله، ضمن خوانش برون‌متنی از یک متن سنتی، نشان دادن ظرفیت‌ها و شگردهای زبانی ناصر خسرو است، تا بتوان وجوه گوناگون معنایی و زبانی یک متن سنتی را به‌تصویر کشید.

۲-۱ پیشینه تحقیق

هم درباره ناصر خسرو و هم در مورد قدرت از منظر فوکو، پژوهش‌های گوناگونی انجام شده؛ اما هنوز پژوهشی که به صورت موردی، قدرت و مؤلفه‌های آن را در دیوان ناصر خسرو بررسی کند، انجام نشده است.

۳-۱ ضرورت و اهمیت تحقیق

دشواری‌های زبان قصاید و غلبه نگاه فلسفی، کلامی و دینی به قصاید ناصر خسرو، باعث شده تا این قصاید در جامعه ادبی از توجه کمتری برخوردار شوند. نگرشی نو و منتقدانه و

واکاوی قدرت از منظر جدید می‌تواند ظرایف زبانی و معنایی این قصاید را بهتر نشان دهد و همین موارد ضرورت پرداختن به این مقاله را توجیه می‌کند. اینکه قدرت از طریق چه گفتمان‌هایی قصاید ناصر خسرو را تحت تأثیر قرار داده، آیا بازتاب قدرت در قصاید ناصر خسرو، دارای ساختاری سنتی و سلسله‌مراتبی است، چگونگی بازتاب مناسبات قدرت و شگردهای مقاومت ناصر خسرو از طریق ترفندهای زبانی از مهمترین پرسش‌های پیش روی این مقاله است.

۲- بحث

هر متن نوعی کردار گفتمانی و تجلی بیرونی نظام‌های گفتمانی است. گفتمان به مثابه نظام معنا ساز، در شکل دادن به روابط مفهومی درون متن، چگونگی تولید حقیقت و دانش و توسعه اعمال شبکه قدرت، نقشی ویژه دارد. در این تلقی، متن، حاصل تنش نشانه‌ای میان گفتمان قدرت‌ساز و گفتمان مقاومت است و تمامی نشانه‌های موجود در متن خواسته یا ناخواسته تحت تأثیر این گفتمان به معنا می‌رسند. پس معنا چیزی جز ماحصل کنش و کردار گفتمانی نیست. در این پژوهش با توجه به همین تلقی از متن، به نمایش عملکردهای سوگیرانه متن قصاید ناصر خسرو در مناسبات اجتماعی پرداخته می‌شود و تلاش می‌گردد فرایندهای طبیعی‌سازی و تولید باورهای اجتماعی و آشکار کردن عملکرد قدرت در کانونی‌سازی برخی باورها و به حاشیه‌رانی برخی دیگر در این قصاید نشان داده شود.

۲-۱- قدرت به مثابه سرکوب از نظر ناصر خسرو

با توجه به قصاید و سرنوشت ناصر خسرو (تبعید در درهٔ یمگان) که خود بارها در ضمن قصاید به آن اشاره می‌کند، وی قدرت عصر خویش را به مثابه نوعی سرکوب می‌بیند. یعنی نوعی قدرت گفتمانی که مرکزیت آن با حکومت وقت و خلفای عباسی و عمال آنها یعنی ترکان سلجوقی است. قدرت در این تلقی صرفاً نوعی محدودیت، اجبار و نفی است و به همین دلیل حاکمان عصر، اندیشه‌های ناصر خسرو را نمی‌پذیرند و او را به دره یمگان تبعید می‌کنند. این قدرت در ظاهر و به ظن ناصر خسرو نوعی مقاومت منظم در

برابر واقعیت است و برای نیل به اهداف خود از شکل‌گیری دانش و معرفت جلوگیری می‌کند. ناصر خسرو بارها در ضمن قصاید قدرت حاکم را در مقابل واقعیت قرار می‌دهد و آن را به بی‌دانشی محکوم می‌کند، به همین دلیل یکی از مهم‌ترین تقابلهای موجود در قصاید تقابل میان بی‌دانشی (قدرت) و دانش (تبعید و مغلوبیت) است:

کس نخواند نامه من کس نگوید نام من جاهل از تقصیر خویش و عالم از بیم شَعَب...
 عامه بر من تهمت دینی و فضلی می‌نهند بر سرم فضل من آورد این همه شور و چَلَب...
 من به یمگان در نهانم علم من پیدا چنانک فعل نفس رستی پیدا است او در ویج و حب
 راست گویم علم و رزم طاعت یزدان کنم این سه چیز است ای برادر کار عقل مکتسب
 (ر.ک. ناصر خسرو، ۱۳۹۲: ۳۶-۳۷)

راستگویی (حقیقت‌جویی) و علم و رزی که هم شامل علوم طبیعی و انسانی چون شعر و ریاضیات و ادب است و هم شامل علوم دینی، مهمترین ویژگیهای ناصر خسرو از نظر خود اوست که منجر به سرکوب و تبعید وی شده است. بدین ترتیب، از نظر ناصر خسرو قدرت چون از حقیقت می‌ترسد آن را سرکوب می‌کند. این قدرت مدّ نظر ناصر خسرو قدرتی «حقوقی-گفتمانی» (ر.ک. دریفوس و رایینو، ۱۳۷۹: ۲۳۸) است که بار منفی دارد و نسبت به حقیقت، کاملاً بیرونی محسوب می‌شود. حقیقت مدّ نظر ناصر خسرو، حقیقتی چشم‌انداز باورانه و متأثر از اندیشه‌های اسماعیلی است، به این معنا که حقیقت، امری قائم به ذات و بیرونی نیست که قابل کشف باشد، بلکه مفهوم حقیقت، ناشی از نوعی چشم‌انداز معین است و بدون این چشم‌انداز که قدرت عامل آن است، حقیقت عینی و مستقل وجود ندارد. حقیقت در تمامیتش، قابل شناخت و ارزیابی نیست، بلکه تفسیرهای گوناگونی از حقیقت وجود دارد و هر کدام از این تفسیرها مدعی اعتبار نهایی هستند. طبق همین چشم‌انداز باوری و تفکرات گفتمانی و اسماعیلی ناصر خسرو است که وی قدرت حاکم را نسبت به حقیقت مدّ نظر خویش، بیرونی و سرکوبگر، علت تبعید خویش را نیز همین حقیقت‌گریزی قدرت حاکم می‌داند.

اگرچه ظاهراً تبعید و زندانی شدن ناصر خسرو در یمگان، نوعی سرکوب، تحمیل قانون و در نهایت فرمانبرداری و تسلیم است، اما نوعی تغییر مجازات نیز در آن دیده

می‌شود. به تعبیری، تبعید ناصر خسرو، ناپدید شدن نمایش عمومی مجازات جسمانی و استقرار شکل متفاوتی از مجازات است. این دگرگونی را می‌توان باز نمود تغییر هدف تنبیه و مجازات از بدن به روح دانست (ر.ک. اسمارت، ۱۳۸۵: ۹۷)، یعنی اگرچه بدن دیگر مفعول بی واسطه و مستقیم کرد و کارهای کیفری نیست، اما هنوز هم تابع فرایند کیفری است و ته‌مانده‌ای از تنبیه بدنی برجای مانده است. با نگاهی به شرایط تاریخی - اجتماعی عصر ناصر خسرو و اختلافات عقیدتی و مذهبی آن دوره به وضوح می‌توان دگرگونی نظام کیفری را در مورد ناصر خسرو مشاهده کرد. شیعه‌ستیزی سلجوقیان و غزنویان، رواج تکفیر و تهمت های دینی چون قرمطی، رافضی و بددین، کشتار مخالفان حکومت مانند امثال حسنک وزیر و ... همگی نشان دهنده نظام کیفری سرکوبگر و سنتی آن دوره است. این که ناصر خسرو دارای دو دوره فکری و اندیشگانی است و به عنوان شخصیتی معترض و منتقد شناخته می‌شده، دارا بودن مقام اسماعیلی «حجت خراسان»، متهم کردن او به غالی، علوی، بدمذهبی و...، غارت خانه او و شورش غوغایان و بیم جان... همگی از قرینه هایی است که قدرت می‌تواند با سرکوبگری با آن مبارزه کند؛ اما چه به اختیار و چه تحت تدابیر سیاسی، به یمگان پناه می‌برد یا تبعید می‌شود. این امر نشان دهنده تغییر نگرش کیفری نسبت به ناصر خسرو است که می‌تواند دلایل مختلفی از جمله حمایت نظامی و معنوی اسماعیلیان و... داشته باشد. در هر صورت، با تمامی این نشانه‌ها نمی‌توان با ناصر خسرو هم کلام بود و قدرت حاکم بر وی را نوعی سرکوب دانست، بلکه این قدرت، موگد نیز بوده است. دلیل دیگر بر رد قدرت سرکوبگر در مورد ناصر خسرو، ماجرای تبعید وی است. علی دشتی معتقد است «ناصر خسرو به گوشه ای از دره یمگان پرت شده و از لوازم آسایش برخوردار نیست ولی از سوی دیگر... از ظواهر اشعار بر نمی‌آید که مراقبان یا زندانبانهای او را محصور کرده باشند و قرینه بر این امر این است که امیر بدخشان از وی خواسته قصیده ابواهیثم را تفسیر کند و ناصر خسرو کتاب جامع الحکمتین را برای اجابت این درخواست انشا کرده است» (ر.ک، دشتی، ۱۳۹۰: ۸۲-۸۳). اگرچه در این رانده شدن، نوعی اراده صاحب قدرت و اقدام از طریق مجاری تحریم دیده می‌شود و قدرت را

سرکوبگر نشان می‌دهد، اما مولد بودن قدرت را نیز نمایان می‌کند؛ چرا که از طریق همین اعمال قدرت است که رخدادها و شکل‌های جدیدی از رفتار را در ناصر خسرو به وجود آورده است. خلق آثار گوناگون فلسفی و عقیدتی در طول مدت تبعید، نشانگر بُعد مقاومت موجود در این قدرت است. قدرت برای موجودیت خویش، وابسته به حضور چندین و چند نقطه مقاومت است. پس مناسبات و روابط قدرت میان ناصر خسرو و نهادهای حاکم قدرتی، موجد اجبار یا ممنوعیت خاصی نشده که بر بی‌قدرتان (ناصر خسرو) تحمیل شود؛ بلکه قدرت، یک وضعیت پیچیده و شبکه‌ای درهم تنیده از روابط است که نه از تصاحب و کاربست قدرت به دست یک سوژه، که از تاکتیک‌ها و عملکردهای گوناگون نشأت می‌گیرد و در عین حالی که از بالا به پایین تحمیل می‌شود، از پایین نیز دچار محدودیت‌هایی می‌گردد که جنبه تحریمی و تحدیدی آن را به حداقل می‌رساند.

۲-۲- رویه‌های گفتمان‌سازی و تولید قدرت در قصاید

با نگاهی به قصاید ناصر خسرو و اتکا بر جهان‌بینی وی می‌توان گفت که گفتمان مذهبی-اسماعیلی، گفتمان غالب بر ذهن و قصاید وی است؛ یعنی هر پدیده‌ای که در این گفتمان قرار بگیرد، بلافاصله کارکردی مذهبی و به ویژه اسماعیلی پیدا می‌کند. بر همین اساس، لفظ و معنی «قدرت» نیز در دیوان وی رنگ و بویی دینی و عقیدتی به خود گرفته است. لفظ قدرت در قصاید وی بیشتر در ارتباط با خدا، دنیا و نیروهای اهریمنی به کار رفته است، یعنی جنبه‌ای ماورایی و معرفتی دارد. در نظر وی، در نهایت قدرت مطلق از آن خداوند است و مقدرات دیگر تحت حاکمیت بی‌چون و چرای خدا قرار دارند. حتی در مواردی که نیز از جور و غلبه (قدرت) سلاطین و عمال سلاجقه به عنوان قدرتمندان سیاسی حاکم صحبت می‌کند، با شگرد تأویلی خاص خود، آنها را دل‌سپردگان دنیا و تن می‌داند. چون خود ناصر خسرو، به دنیا و تن وابسته نیست پس تحت قدرت آنها نیست و از طرفی دنیا و مافیها، تحت اراده خداوند است؛ در نتیجه قدرت آنها، دروغین و فرعی است:

چه قدرت رود بر تن منت ازان پس؟

نه من همچو تو بنده چرخ پیرم
 اسیرم نکرد این ستمگاره گیتی
 چو این آرزوجوی تن، گشت اسیرم
 چو من پادشاه تن خویش گشتم
 اگر چند لشکر ندارم، امیرم

(ناصر خسرو، ۱۳۹۲: ۲۸۸)

دارا بودن چنین فرم و ساختار ذهنی‌ای باعث ساختارمندی زبان وی در قصاید نیز شده است. این ساختار تا جایی به عناصر جدید اجازه ورود می‌دهد که کارکرد این مناسبات درونی دست نخورده باقی بماند. از این نظام خودتنظیم‌گر می‌توان تحت عنوان «مرکز» یاد کرد. این مرکز است که در عین آزادی‌ای که به ورود عناصر جدید می‌دهد، نوعی محدودیت را نیز بر آنها تحمیل می‌کند (ر.ک. کالر، ۱۳۸۸: ۳۳۴). این ساختار، تحت تأثیر گفتمان عقیدتی وی شکل گرفته و هرگونه تحلیل قدرت در دیوان ناصر خسرو مستلزم توجه به این ساختار گفتمانی است.

۲-۲-۱- دانش، گفتمان سازی و تولید قدرت

در هر جامعه‌ای فرایند تولید گفتمان از طریق مجموعه خاصی از رویه‌ها به طور همزمان کنترل، سازماندهی و بازتوزیع می‌شود. نقش این رویه‌ها این است که نیروها و خطرهای گفتمان را دفع کنند و رخدادهای تصادفی آن را مهار کنند و راهی برای گریز از مادیت سنگین آن بیابند (میلز، ۱۳۹۲: ب: ۹۷). ناصر خسرو با گزاره‌سازی‌های گوناگون و تکیه بر قوانین و نتایج حاصل از این گزاره‌ها، قدرت و نظمی گفتمانی را بر قصاید حاکم می‌کند. این نظم باعث ایجاد روندهای طرد و به حاشیه راندن برخی عناصر و مرکزیت عناصر دیگر می‌شود و همین امر قدرت را به امری زبانی در قصاید تبدیل می‌کند. یکی از این گزاره‌ها که منجر به روندهای طرد و مرکزسازی (تقابل سازی) گسترده‌ای در قصاید شده است، گزاره دانش و وابسته‌های معنایی آن است.

دانش یکی از عناصر تعیین کننده عملکرد قدرت است. فو کو برخلاف نظریه‌های سنتی مانند لیبرالیسم و مارکسیسم که قدرت را در اساس نیرویی می‌داند که از طریق سرکوب و انتشار مانع توسعه دانش می‌گردد، آنها را دارای رابطه همبستگی می‌داند یعنی نوعی رابطه علت و معلولی که منجر به یکی شدن این دو می‌گردد و مفهوم ترکیبی جدیدی به نام «قدرت/ دانش» شکل می‌گیرد (ر.ک. دریفوس، ۱۳۸۵: ۳۳۵). بر طبق این نظریه، هیچ رابطه قدرتی بدون تشکیل حوزه‌ای از دانش متصور نیست و هیچ دانشی هم نیست که متضمن روابط قدرت نباشد (همان: ۲۴). دانش از جمله گزاره‌هایی است که ناصر خسرو آگاهانه بر آن تأکید می‌کند. ناصر خسرو چه در سفرنامه و چه در قصاید خویش به ویژه قصیده اعترافیه - که سفرنامه منظوم وی است - اظهار می‌دارد که تحقیق و تعمق در الهیات و بحث‌های مختلف کلامی، رضایت خاطر برای او به بار نیورد تا آنکه مطالب و اطلاعات بیشتری درباره تفسیر و تعبیر اسماعیلیان از اسلام کسب کرد. عقاید اسماعیلی در سطوح بسیاری برای او جاذبه داشت و بیشتر از همه آن سطحی بود که وی آن را به بهادادن به عقل و دانش تعبیر کرد. در تعالیم اسماعیلی، عقل انسانی به عنوان مخلوق الهی مقام بسیار والایی دارد. جنبش تکاملی پدیده‌های طبیعی از معدنیات به نباتات و سرانجام به حیوانات می‌رسد. انسان، تاج عالم حیوانات و عقل، تاج و ذروه جهان انسانی است (ر.ک. هانسبرگر، ۱۳۹۰: ۱۱۴ - ۱۱۵). بر اساس این اندیشه، دانش و وابسته‌های معنایی آن، بیشترین بسامد را در قصاید ناصر خسرو دارند. البته این نگاه معرفت‌شناختی، مهم‌ترین ابزاری است که ناصر خسرو با تاسی به آن، به گفتمان‌سازی، تولید حقیقت و در نهایت ایجاد قدرت می‌پردازد.

۲-۲-۲ طبیعی سازی، برجسته‌نمایی، طرد و غیریت‌سازی

سخن، خرد، عقل، حکمت و... از جمله وابسته‌های معنایی گزاره دانش هستند که ناصر خسرو از طریق آنها، موضوعات مدنظر خود را همچون حقایق علمی و عینی ارائه می‌دهد. این نوع کنش‌های گفتاری که می‌توان آنها را کنش‌های گفتاری جدی نامید، توسط شنونده، حقیقی و طبیعی تلقی می‌شوند، به نحوی که شنونده احساس نیاز پیدا نمی‌کند به

بستر روزمره‌ای که این احکام درون آنها ادا شده‌اند مراجعه کند (دریفوس و رایینو، ۱۳۷۶: ۱۲۴).

ناصر خسرو بارها در قصاید، از خود به عنوان فردی دانشمند و اهل فضل یاد می‌کند و اتفاقاً علت بی‌مهری را نسبت به خود همین دانش می‌داند. از طریق همین تفاخرها و شخصیت‌پردازی است که کنش گفتار جدی و واقعی را در مورد خود می‌سازد:

مرا گویند بد دین است و فاضل، بهتر آن بودی
 که دینش پاک بودی و نبودی فضل چندانش
 نبیند چشم ناقص طلعت پر نور فاضل را
 که چشمش را بخست از دیدن او خار نقصانش
 که چون خفاش نتواند که بیند روی من نادان
 ز من پنهان شود زیرا منم خورشید رخشانش

(ناصر خسرو، ۱۳۹۲: ۶)

تکرار این مفهوم در سراسر قصاید، تصویری علمی‌از وی را به عنوان سوژه شناخت حقایق ترسیم می‌کند. چنین امری منجر به ایجاد رویه‌ای تقابلی می‌شود که ناصر خسرو را اهل دانش و دیگران را بی‌دانش و در نتیجه دور از حقیقت نشان می‌دهد. خواننده با خوانش قصاید، پیش از آنکه جهت‌گیری‌های سیاسی و عقیدتی شخصیتی وی را ببیند، ناصر خسرو را از طریق گفتمانی علمی می‌شناسد. این خصیصه، باعث تحکیم بُعد علمی مؤلف و رواج قدرت وی در سطح قصاید می‌شود. تکیه چندین باره ناصر خسرو بر این مضمون، خواننده را به بافتی داخل می‌کند که پیشاپیش قطعیت علمی و حقیقی سخنان وی تضمین شده است. ساختار زبانی و مفهومی قصاید به نحوی مشابه و منظم است که این شخصیت برساخته ناصر خسرو تبدیل به عنصری معنادار می‌شود که در تمام قصاید کارکردی علمی پیدا می‌کند. با این بافت‌سازی و زمینه‌سازی، مخاطب، پازل شخصیتی ناصر خسرو را کنار هم می‌چیند و شخصیت علمی وی را در خود نهادینه می‌کند و همین شخصیت را در تمامی قصاید تسری می‌دهد. مفهوم علمی مؤلف، هاله‌ای از حقایق را گرد

او جمع می‌کند و با همین هاله‌سازی، تمامی گزاره‌های عقیدتی و سیاسی مؤلف، وجهه‌ای علمی و منطقی به خود می‌گیرد و تبدیل به واقعیت‌هایی بدیهی نزد خواننده می‌شوند. این حقایق بدیهی، ناصر خسرو را به متخصصی تبدیل می‌کند که قدرت از آن وی است؛ چرا که این متخصص است که می‌تواند حرف‌های درست بزند. دانش از یک طرف باعث تبعید ناصر خسرو شده است و از طرفی با تأکید بر همین مفهوم توانسته قدرت را نیز تولید کند.

بزرگترین روند طرد درون‌گفتمانی در قصاید ناصر خسرو نیز از طریق دانش صورت می‌گیرد. هر گفتمان، الزاماً نیاز به گفتمان رقیب دیگری دارد تا به واسطه آن هویت و قدرت یابد. همه گفتمان‌ها به منظور قدرت یافتن، شروع به تولید دشمن برای خود می‌کنند. «برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی شیوه‌ای برای حفظ و استمرار قدرت است... به کمک همین ساز و کار است که قدرت پس یک گفتمان، با تأثیرگذاری بر ذهن سوژه‌ها اقدام به تولید اجماع و تعریف نشانه‌ها به شیوه خاص خود می‌کند و در واقع مدلولی خاص را به دال مرکزی گفتمانی می‌چسباند و آن را هژمونیک می‌کند و هم‌زمان سعی می‌کند با ساختارشکنی دال مرکزی گفتمان رقیب، مدلولش را از دالش جدا کند و هژمونی اش را بشکند. درحقیقت برجسته‌سازی با تولید اجماع، چهره قدرت را طبیعی و بدیهی جلوه می‌دهد و آن را از نظرها پنهان می‌کند» (ر.ک. سلطانی، ۱۳۹۲: ۱۱۲).

نمود زبانی این غیریت‌سازی در سطح زبان، تقابل‌های دوگانه است. جفت‌های تقابلی دانا/ نادان، هوشیار/ مست، آگاه/ غافل و ... آغازگر نوعی فرایند طرد در قصاید هستند که نقش‌شان تثبیت گزاره‌های درست و غلط است. در یک سیر جانشینی در تمامی قصاید، گزاره‌های درست در نهایت به ناصر خسرو و گفتمان اسماعیلی ختم می‌شوند. مقید و محدود شدن آگاهانه قصاید به گفتمان اسماعیلی، حقیقت و قدرت بر ساخته را تولید می‌کند و نوعی اراده معطوف به حقیقت در سیر عمودی قصاید شکل می‌گیرد که ناخودآگاه باعث طرد مفاهیم غلط و برجستگی و مرکزیت گزاره‌های به ظاهر درست مد نظر ناصر خسرو می‌شود. ساختار قصاید ناصر خسرو بدین شکل است که معمولاً بدون

مقدمه مألوف قصاید عصر خویش، مسئله‌ای را با شیوه منتقدانه و معترضانه به میان می‌کشد و تلاش می‌کند با استدلال‌ات منطقی، پاسخی را برای آن‌ها پیدا کند. در ضمن استدلال‌ها، وارد فرایند تقابلی و جانیشینی زبان می‌شود و با جایگزینی و همنشینی کلمات، محور عمودی قصیده را برجسته می‌کند. مهمترین راهکار ناصر خسرو در حقیقت نمایی استدلال‌ات خویش، همین تقابل سازی میان دانا و نادان است. بدین ترتیب که در یک طرف تقابل‌ها- که در نهایت به خود ناصر خسرو و کیش اسماعیلی منتهی می‌شود- عناصری جمع می‌شود که بار علمی و دانشمندانه دارند و در طرف دیگر عناصری به حاشیه رانده می‌شود که وجه‌های جاهلانه، غیرمنطقی، کورکورانه، عبّاسی، ظاهری، دنیایی، تنانه، خرمشانه نباتی و... دارند. استناد به این بُعد تقابلی باعث می‌شود که مفاهیم جانبدارانه سیاسی و اعتقادی ناصر خسرو، وارد گفتمانی علمی و استدلالی شوند، وجه‌های بیطرفانه و منطقی به خود بگیرند. برای نمونه در قصیده معروف «نکوهش مکن چرخ نیلوفری را» از همان آغاز بدون مقدمه وارد مسأله جبر و تأثیر فلک بر رفتار انسان‌ها می‌شود و ضمن ردّ این عقیده، هر کسی را مسئول رفتار خویش می‌داند:

چو تو خود کنی اختر خویش را بد
مدار از فلک چشم نیک اختری را

(ناصر خسرو، ۱۳۹۲: ۱۳)

سپس با ذکر استدلال‌هایی در باب تأثیرپذیری پدیده‌ها (نباتات، افلاک، ظاهر انسان‌ها و...) از هم، انسان را نیز دعوت به آموختن و فراگرفتن می‌کند:

اگر تو از آموختن سر بتابی
نجوید سر تو همی سروری را

(همان: ۱۳)

با ذکر این بیت، قصیده وارد فرایند جانیشینی و تقابل‌بندی بین مضامین دانش / بی‌دانشی (عقل / دیوانه) می‌شود و شبکه‌ای از تقابل‌های دوگانه مانند: بر / بی‌بری، دانش / دیبری و شاعری (گفتمان‌های رایج ادبی عصر ناصر خسرو)، آخرت / دنیا، سحر / پیغمبری، هارون

ما(حضرت علی (ع)) / سامری، علم / مدح(دروغ و کافری)، عمار و ابوذر / محمود و عنصری، در لفظ دری / خوکان، امام زمانه(خلیفه فاطمی) / سامری، باطن / ظاهر، حکمت باقری / بقر و سرانجام ناصر خسرو / خر، شکل می گیرد. استدلالات منطقی ناصر خسرو در ابتدای این قصیده باعث می شود این تقابل ها که دقیقاً رویکردی سیاسی و اعتقادی دارند، وجهه ای علمی به خود بگیرند و فرایند برجسته سازی و حاشیه رانی آغاز شود. دانا در یک فرایند تأویلی به ناصر خسرو و گفتمان وی تبدیل می شود و نادان به گفتمان عباسی و مخالفان ناصر خسرو. همین امر، متن را به دو قطب «ما» و «آن ها» تبدیل می کند و طبیعی سازی ایدئولوژی پنهان ناصر خسرو آغاز می شود. گفتمان ناصر خسرو (ما) بنا به علمی بودن و دانایی، مدعی مرجعیت و اقتداری علمی و بی طرفانه می گردد و گفتمان روبرو که خریت و جهل است نماینده حرف غلط، نادرست، غیر متخصصانه و در نهایت بی قدرت می شود. این روند طرد و برجسته سازی در تمامی قصاید وی دیده می شود. موضوع قصیده مهم نیست بلکه مهم تثبیت و تکرار همین روند است تا قصاید به عرصه قدرت زبانی تبدیل شوند. هر مفهومی که وارد این ساختار شود، همین سیر را در پی خواهد گرفت.

این نفی و سلب دائم - آگاهانه - میان نشانه ها و عناصری رخ می دهد که عناصر غالب دو گفتمان قدرت و مقاومت هستند. ناصر خسرو با واکاوی مضامین گفتمان متقابل، مدلول مرکزی آنها را ساختارشکنی می کند و با شفاف سازی و واسازی ساختگی بودن این مدلول، غیرواقعی بودن آن را نشان داده، بدین شیوه مفاهیم استعلایی گفتمان رقیب را فروپاشی می کند.

۲-۳- تأویل، حقیقت و قدرت، اسطوره رهایی

دانش از نظر ناصر خسرو، حقیقت گرا و قدرت ساز است، البته دانشی که ریشه در مبانی دینی و اعتقادی داشته باشد. در قصاید، دانش برخاسته از گفتمان اسماعیلی، دانشی حقیقی است. حقیقت این دانش، برگرفته از ساحت دو قطبی ظاهر و باطن است. در اندیشه و تفکر اسماعیلی - که سرچشمه هایش را می توان در اندیشه های افلوپینی و یونانی

جست- هر چه در عالم وجود دارد از دو بخش بیرونی و درونی یا ظاهر و باطن تشکیل شده است. امور بیرونی و ظاهری به وسیله حواس خارجی که بین انسان و حیوان مشترک است قابل شناخت است اما امور درونی و باطنی را به حس ظاهری نمی‌توان یافت. این حواس باطنی مانند عقل و استدلال و قوه خیال است که می‌تواند باطن پدیده‌ها به‌ویژه دین را فهم کند. تحقیق چنین تفکری منوط به علم تأویل است. تأویل، در نظر اسماعیلیان، سلوکی دینی است که با آن از فحوا و معنای ظاهر به معنای نهفته یا مکنون می‌رسد. این امر نشان دهنده بی‌اعتمادی به واقعیت ظاهری است. سلب قدرت و واقعیت از ظاهر، از همین جا آغاز می‌شود که خواسته یا ناخواسته، ظواهر به اموری فرعی، گمراه‌کننده و غیر واقعی تبدیل می‌گردند و باطن امری اصلی، راهنما و واقعی تلقی می‌شود. ناصر خسرو با آگاهی از قدرت تأویل و کاربرد آن در ایجاد قدرت، بارها در قصاید خود به اهمیت آن اشاره می‌کند:

دین و دنیا را بنیاد به یک کالبد است
علم تأویل بگوید که چگونه است بناش

(ناصر خسرو، ۱۳۹۲: ۲۲۲)

یا:

شور است چو دریا به مثل صورت تنزیل تأویل چو لؤلؤست سوی مردم دانا...
اندر بن شوراب ز بهر چه نهاده است چندین گهر و لؤلؤ، دارنده دنیا؟
از بهر پیمبر که بدین صنع ورا گفت تأویل به دانا ده و تنزیل به غوغا

(ناصر خسرو، ۱۳۹۲: ۳-۴)

تأویل در قصاید ناصر خسرو کارکردهای گوناگونی دارد: رستگاری و هدایت‌بخشی، شبهت‌زدایی و گره‌گشایی، عمل‌آفرینی، جهل‌زدایی و حقیقت‌رسانی، تسکین‌آفرینی، رهایی‌بخشی (ر.ک. روحانی، ۱۳۸۱: ۸۳-۸۶). وجه مشترک تمام این کارکردها، شکستن و فروپاشی است. هر پدیده‌ای که در منظومه فکری ناصر خسرو قرار می‌گیرد، معنای نهفته و باطنی آن بازیابی می‌شود. کوشش ناصر خسرو در جهت باطن‌گرایی، تبدیل عرف و قانون حاکم به نقاب‌ها و توهمات ظاهرا گرایانه است که باید از آنها راز زدایی گردد و

واقعیت نهفته آن‌ها شناخته شود. چنین رویه‌ای، شک و ظن را تقویت می‌کند و این شک که منطقی و استدلالی نیز هست، آغازگر ویرانی و فروپاشی سنت‌ها و حقیقت‌هایی است که در نظر عوام و طبقه حاکم کاملاً بدیهی می‌نماید. ناصر خسرو از زبان و متن قصاید با استفاده از تأویل و فرایندهای تقابل‌سازی و جانشینی حاصل از این تأویل‌ها، به عنوان پنجره‌ای رو به واقعیت مقدس، استفاده می‌کند و واقعیت موجود را به واقعیتی باطل و دورریختنی تبدیل می‌نماید.

مهم‌ترین بُعد تاویلی قصاید متوجه مباحث دینی و مذهبی رایج عصر است. نمونه بارز این تاویلات مذهبی، قصیده «حاجیان آمدند با تعظیم» است که ناصر خسرو تمامی مناسک و اعمال حج را تاویل می‌کند و ضمن انتقاد بر ظاهرگرایی، وجهه باطنی آنها را که ریشه در عقاید اسماعیلی دارد نشان می‌دهد. ناصر خسرو با در نظر گرفتن این مفهومی دینی، آن را در تاویلات باطنی خود قرار می‌دهد. این تاویلات که نتیجه «پیش فهم» و دیدگاه اسماعیلی ناصر خسرو است در تمامی قصاید به یک نتیجه ختم می‌شود که همان کلان روایت رهایی و رستگاری است، رستگاری که ریشه در اندیشه‌های اسماعیلی دارد. این رهایی اگرچه در ظاهر، خارج شدن از قید و بند اندیشه‌های سیاسی و دینی عباسی و ورود به کلان روایت رهایی اسماعیلیان است، اما در حقیقت، انتقال از ساز و کارهای مقتدرانه یک قدرت به قدرتی جدیدتر است که قطعاً محدودیت‌ها و قوانین گفتمانی خاص خود را دارد.

یکی از شگردهای ناصر خسرو برای معرفی حقیقت، استفاده از همین ساحت تمثیلی و باطنی زبان است. وی با تکیه بر ظرفیت لایه‌ای زبان قصاید و تقسیم هر پدیده به ظاهر و باطن، حقیقت را باطن اشیا می‌داند. از این طریق، زبانی را به خدمت می‌گیرد که باطن‌گرا است. باطن هر پدیده، حقیقت و ظاهر آن گمراه کننده است. دنیا مهم‌ترین تقابلی است که ناصر خسرو آن را حامی فقه حاکم و در مقابل عقاید دینی خود قرار می‌دهد و با استناد به آن، تأویل‌های باطنی خود را مطرح، در پایان قصاید ایدئولوژی خود را نمایان می‌کند. مثلاً در قصیده «ای قبه گردنده بی روزن خضرا» در ابتدا با برجسته کردن قدرت دنیا و فلک

(گزاره قدرت‌ساز عباسیان و دشمنان ناصر خسرو به عنوان حاکمان دنیایی)، دنیا را با لقب مقتدرانه و اسطوره‌ایش یعنی مادر مورد خطاب قرار می‌دهد:

فرزند توایم ای فلک ای مادر بدمهر
ای مادر ما چون که همی کین کشی از ما

(ناصر خسرو، ۱۳۹۲: ۲)

برجستگی این اسطوره، نمایانگر قدرتی است که مخالفان ناصر خسرو به آن اتکا دارند اما بلافاصله این قدرت شکسته می‌شود (اسطوره زدایی):

فرزند تو این تیره تن خامش خاکبست
پاکیزه خرد نیست، نه این جوهر گویا

(همان: ۲)

خرد، همان گزاره سنت‌شکن و قدرت‌سازی است که ناصر خسرو آن را به سخن و روح پیوند می‌دهد و غیریت‌سازی می‌کند. دنیا، تیره تن، زندان، جهان تیره و... همگی دال‌هایی هستند که به صورت ضمنی، مدلول حکومت‌های دنیایی را به تصویر می‌کشند. در ادامه، سخن، ملاک و معیاری می‌شود که باعث افتخار انسان می‌شود. نه هر سخنی بلکه سخن خوب خدای (قرآن) که باید تأویل شود و تأویل‌کننده (فهم‌کننده) این سخن خوب، کسی جز پیامبر و خاندان پاک وی نیستند. قدرت که تا کنون به دنیا و وابستگان آن تعلق داشت، در این بازی زبانی، از آن ناصر خسرو و گفتمان اسماعیلی او که دوستان زهرا (س) و خاندان پیغمبرند، می‌شود. قدرت در یک انتقال معنوی و باطنی، از دنیا به آخرتی تحویل می‌یابد که شهدا و اولاد پیغمبر، حامیان آن (اسماعیلیان) هستند. اسطوره‌رهایی و آزادی ناصر خسرو در یک فرایند استحاله‌ای، جای اسطوره دنیا را می‌گیرد. ذکر بدمهری فلک در سطح افقی قصیده، حکم دالی را به خود می‌گیرد که مفاهیم گوناگونی جانشین آن می‌شوند. فلک در این فرایند جانشینی تبدیل به مصداق‌هایی زبانی می‌شود که متضمن مفاهیمی ناپسند و زشت در فرهنگ زبانی و عقیدتی عصر است. جان، جای خود را به خدا و هر مفهومی که متضمن خوبی و آزادی است می‌دهد. این رهایی، نتیجه نظم

گفتمانی و زبانی‌ای است که ناصر خسرو با تکیه بر بازی آزاد نشانه‌های زبانی، به آن دست پیدا کرده است. پس قدرت در دیوان وی مفهومی کاملاً زبانی و تأویلی است نه امری برخاسته از مصادیق خارجی و بیرونی واقعیت. در نهایت طی ابیاتی خطابی، خواننده تبدیل به مخاطب و انسانی برساخته می‌شود که این روایت را فهم می‌کند و دل به این آزادی می‌سپارد. همین جانشین‌های معنایی است که قصیده را از سطح افقی وارد سطح عمودی می‌کند و در نتیجه باعث لایه در لایه و درونی شدن آن می‌گردد. این اتفاق در تمامی منظومه‌ها به کرات رخ می‌دهد و یک مفهوم در یک لایه، جای خود را به مصداق‌های معنایی گوناگون در سطوح و لایه‌های عمودی می‌دهد.

اگرچه زبان در دیوان ناصر خسرو قدرت‌ساز است، اما در یک رویکرد ساخت‌شکنانه، قدرت‌شکن نیز محسوب می‌شود. جریان تقابلی قصاید ناصر خسرو به همان اندازه که قدرت را بنیان می‌کند به بنیان افکنی آن نیز می‌پردازد. هر دال، عنصری است که هویت و ارزش خود را از طریق ارتباط و تقابل با دال روبروی خود کسب می‌کند. بدین طریق قصاید، عرصه حضور و غیاب یا به تعبیری گفتمانی، طرد و برجسته‌نمایی است. ناصر خسرو برای برجسته کردن عناصر زبانی مدنظر خود مجبور است عناصری را به حاشیه بکشاند که وجودشان در متن الزامی است. این تقابل‌سازی عناصر را وارد بازی نشانه‌ای می‌کند که می‌تواند تا بی نهایت ادامه داشته باشند. گفتمان ناصر خسرو به همان مقدار که از تقابل‌ها اقتدار کسب می‌کند به همان مقدار نیز موجودیت گفتمان مقابل را در متن تثبیت و منتشر می‌کند. این امر نوعی عدم قطعیت را به بار خواهد آورد. مفهوم حقیقت، تنها شائبه‌ای زبانی می‌شود که برساخته نوعی تقابلهای از پیش ساخته شده و گفتمانی است.

۳- نتیجه‌گیری

تبلور قدرت در معنای فوکویی آن در قصاید ناصر خسرو به گونه‌ای است که فهم آن‌ها را منوط به بازیابی رابطه متن، گفتمان و زبان می‌کند. زبان قصاید، عرصه‌ای ایدئولوژیک است که سلسله مراتبی از مناسبات قدرت را در خود نهفته است. تغییر نگرش

ناصر خسرو و در پیش گرفتن گفتمان اسماعیلی و شیعی، مهم‌ترین عاملی است که قصاید وی را به عرصه مبارزه و قدرت‌سازی تبدیل کرده است. سفر و تغییر ناصر خسرو، منجر به ایجاد گفتمانی در قصاید شده تا ناصر خسرو در مقام یک دیرینه‌شناس به واسازی و ساخت‌شکنی مفاهیم برجسته‌ای پردازد که در روزگار وی حقایق بدیهی و قطعی پنداشته می‌شده‌اند. وی با گفتمان کاوی قدرت در عصر خود نشان داده که قدرت و گفتمان‌های رایج، تحت تاثیر پاره گفتارها یا گزاره‌هایی شکل گرفته است که قواعد درون گفتمانی خاص خود را دارند و این گونه نیست که این قدرت تماماً از عوامل اجتماعی یا اقتصادی منبعث باشند، بلکه ضمن باور به این عوامل، این قدرت را نمودی از سازوکارهای درونی خود گفتمان می‌داند. ناصر خسرو با آگاهی از این موضوع به افشاسازی ایدئولوژی آنها می‌پردازد. برای این بنیان افکنی و واسازی، با تبحر هرچه تمامتر از زبان استفاده کرده است. زبان در قصاید محمل و بستری ادبی و زیبایی‌شناسانه نیست بلکه زبانی براندازانه است که با تولید گزاره‌ها، گفتمان‌سازی می‌کند و از طریق همین گفتمان، به تولید حقیقت و در نتیجه قدرت می‌پردازد. برای دستیابی به این قدرت از ظرفیت‌های زبانی بهره می‌گیرد. تقابل‌سازی مهمترین سازوکاری است که ناصر خسرو توانسته از طریق آن به مفهوم‌سازی و براندازی پردازد. این تقابل‌سازی، نمود ظاهری و بیرونی مفهوم «ظاهر و باطن» در اندیشه اسماعیلی است. یعنی تقابل پیش از آنکه مفهومی صرفاً زبان‌شناختی باشد، گفتمانی عقیدتی و اسماعیلی است. در این تقابل‌سازی‌ها چندین گزاره اصلی وجود دارد که عنصر غالب گفتمان ناصر خسرو را تشکیل می‌دهند: دانش، سخن، دنیا، مهمترین این گزاره‌ها هستند که جفت تقابلی دانا/ نادان را در قصاید به وجود آورده است. ساختار تقابلی قصاید باعث می‌شود تا ناصر خسرو با پیش کشیدن مباحث گوناگون که قدرت حاکم از آنها به عنوان ابزار نظارت و انقیاد استفاده می‌کند، آنها را در فرایندی تقابلی و جانشینی قرار دهد. ابتدا با واسازی گفتمان قدرت و رقیب به تجزیه آن به گزاره‌های تشکیل‌دهنده می‌پردازد و سازوکار ایدئولوژیک و گفتمانی آن را نشان می‌دهد. با این واسازی، گزاره‌ها را در محور جانشینی و همنشینی قرار می‌دهد و تعریفی جدید از آنها

ارائه می‌کند. این گزاره‌های جدید را در ساحتی علمی و استدلالی قرار داده، با تمثیل‌های گوناگون، به صورتی کاملاً منظم، آن‌ها را به گفتمان اسماعیلی مرتبط می‌کند. بدین ترتیب گزاره‌ای که تا کنون عامل اقتدار گفتمان عباسی بود در یک فرایند واسازانه، تبدیل به گزاره‌ای معنادار در گفتمان اسماعیلی می‌شود. این کنش باعث شده تا قصاید به تنش دائمی نشانه‌ها و روندهای طرد و برجسته‌نمایی تبدیل شوند. در یک طرف، نشانه‌هایی هستند که گفتمان مقاومت ناصر خسرو را برجسته، در طرف دیگر عناصری مطرود که گفتمان قدرت حاکم را ضعیف می‌کنند. همین امر باعث شده قدرت در دیوان ناصر خسرو حاصل نیرو و نهاد خاصی نباشد، بلکه منشی‌زبانی و شبکه‌ای به خود گرفته است. قدرت، مفهومی است که در تمامی عرصه‌ها منتشر شده و ناصر خسرو تمامی مفاهیم و پدیده‌ها را وارد این شبکه قدرت کرده است. اعتقادات و باورهای عامیانه، پدیده‌های علمی مانند نجوم طب ریاضیات و...، آرایه‌های ادبی، اعتقادات مذهبی و دینی، مسائل کلامی و فلسفی و... همه این پدیده‌ها در قصاید ناصر خسرو دارای آرایش‌گفتمانی هستند و در خدمت گفتمان‌سازی و تولید حقیقت و قدرت به کار رفته‌اند. در مقابل این مقاومت شبکه‌ای ناصر خسرو، قدرت حاکم بیشتر در پی سرکوب و نفی است و به همین دلیل ناصر خسرو به یمگان تبعید می‌شود. البته نه سرکوب کامل بلکه نوعی تغییر را در نظام کیفری خود لحاظ کرده است. این تبعید بیشتر از آنکه بدن ناصر خسرو را در مظان قدرت قراتر دهد، روح و تفکرات وی را احاطه می‌کند. شاید قتل ناصر خسرو منجر به شورش‌های گسترده و در نتیجه فروپاشی حکومت سلجوقیان شود؛ اما تبعید علاوه بر جلوگیری از فروپاشی، منجر به نظارت و مراقبت دائمی بر اعمال وی است. اما در هر قدرتی مقاومتی نهفته است. این تبعید نیز منجر به مقاومت‌های زبانی ناصر خسرو در قصاید شده است.

منابع

الف) کتاب‌ها

۱. اسمارت، بری. (۱۳۸۵). **میشل فوکو**. ترجمه لیلیا جوافشانی و حسن چاوشیان، چاپ اول، تهران: کتاب آمه.
۲. دریفوس، هیوبرت و پل رابینو. (۱۳۸۵). **میشل فوکو فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک**. ترجمه حسین بشیریه. چاپ پنجم. تهران: نشر نی.
۳. دشتی، علی. (۱۳۹۱). **تصویری از ناصر خسرو**. به کوشش دکتر مهدی ماحوزی. چاپ چهارم. تهران: نشر زوار.
۴. سلطانی، سید علی اصغر. (۱۳۹۲). **قدرت، گفتمان و زبان**. چاپ چهارم. تهران: نشر نی.
۵. کالر، جاناتان. (۱۳۸۸). **بوطیقای ساختگرا**. ترجمه کوروش صفوی. چاپ اول. تهران: مینوی خرد.
۶. محمدی اصل، عباس. (۱۳۹۲). **جامعه‌شناسی میشل فوکو**. چاپ اول. تهران: نشر گل آذین.
۷. میلز، سارا. (۱۳۹۲ب). **میشل فوکو**. ترجمه مرتضی نوری. چاپ اول. تهران: نشر مرکز.
۸. میلز، سارا. (الف ۱۳۹۲). **گفتمان**. ترجمه فتاح محمدی. چاپ سوم. زنجان: نشر هزاره سوم.
۹. ناصر خسرو، ابومعین حمیدالدین. (۱۳۹۲). **دیوان**. مصحح سید نصرالله تقوی با مقدمه فروزانفر. چاپ اول. تهران: نشر ثالث.
۱۰. هانسبرگر، آلیس سی. (۱۳۹۰). **ناصر خسرو لعل بدخشان**. ترجمه فریدون بدره ای. چاپ دوم. تهران: نشر فرزانه روز.

ب) مقاله‌ها

۱. روحانی، رضا. (۱۳۸۱). «قرآن و تأویل آن از دیدگاه ناصر خسرو». مجله مطالعات اسلامی.

شماره ۵۸. صص ۷۰-۹۵.

